جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

هالیوود زیر ذره‌بین

نگاهی به فیلم «کریستی»

تصویری ضعیف از زنی که نماد بوکس بود

فاطمه قاسم‌آبادی

نیم قرن اخیر، آثار فمینیستی بسیاری در هالیوود ساخته شده است که در همه آن‌ها روی ضد مرد بودن زنان و بی‌نیازی آن‌ها به جنس مخالف مانورهای بسیاری داده شده است.

در واقعیت اما، زن و مرد مکمل یکدیگر هستند و فراتر از تمام شعارهای فمینیستی، روبه‌روی هم قرار گرفتن زن و مرد برای هیچکدام خوشبختی به ارمغان نمی‌آورد، مخصوصاً برای زنان.

فیلم «کریستی» به کارگردانی «دیوید میشد»، محصول سال ۲۰۲۵ شبکه نتفلیکس است. این فیلم زندگی یکی از بوکسورهای حرفه‌ای زن به نام «کریستی مارتین» را به تصویر می‌کشد.

داستان زندگی زن مشت‌زن

فیلم کریستی، زندگی «کریستی سالترز» معروف به «کریستی مارتین» را به تصویر می‌کشد. این زن جوان که از دوران جوانی‌اش احساس می‌کرد همجنس‌گراست و به ورزش‌های خشن مانند بوکس علاقه‌مند است، در نهایت توسط مربی بوکسی به نام «جیمز مارتین» کشف می‌شود و او بعد از مدتی به کریستی پیشنهاد می‌دهد که برای از بین بردن سوءتفاهم‌ها، با او که بیش از بیست سال بزرگ‌تر از کریستی بود، ازدواج کند!

کریستی بعد از ازدواج با مارتین، فامیلی او را جایگزین فامیلی پدری‌اش می‌کند و دوران حرفه‌ای ورزشی‌اش را شروع می‌کند. اما هرچه کریستی جلوتر می‌رود، احساس می‌کند که به عنوان یک زن در این حرفه احترام و ارزشی را که باید دریافت نمی‌کند.

او به خاطر دستمزد کم و سوءاستفاده‌های همسرش همیشه ناراضی بود تا اینکه احساس می‌کند با ورود مواد به زندگی جیمز، زندگی‌اش بیشتر از گذشته دچار مشکل شده است و بعد از مدتی وقتی می‌فهمد جیمز قسمت زیادی از پول قراردادهایش را بالا می‌کشد، دیگر تحمل نمی‌کند و با او دعوا می‌کند و جیمز هم در جواب او را کتک می‌زند! کریستی سرخورده و تحقیر شده، سعی می‌کند با دوست سابق دبیرستان خود رابطه برقرار کند که جیمز متوجه می‌شود و با چاقو به کریستی حمله می‌کند و بعد هم با تفنگ به او شلیک می‌کند و رهایش می‌کند تا بمیرد... کریستی بعد از این خشونت بی‌حد و مرز، زنده می‌ماند و همسرش را به دادگاه می‌کشاند و در دادگاه جیمز به ۲۵ سال زندان محکوم می‌شود و کریستی هم موفق می‌شود از جیمز طلاق بگیرد.

پزهای توخالی

در فیلم کریستی، مخاطبین با زندگی حرفه‌ای و خانوادگی زنی مواجه می‌شوند که نمونه زنده «نائومی پارکر» زن در پوستر معروف فمینیست‌ها است (عکسی از نائومی پارکر که مشتش را محکم کرده و بازوهایش را به رخ می‌کشد و شبیه مردان فیگور گرفته و عنوان پوستر «ما هم می‌توانیم» است).

در زندگی واقعی اما این زن، هیچ برتریت و اولویتی نسبت به زنان به قول معروف خانه‌دار و سر به راه نداشته است. کریستی از صبح تا شب جان می‌کند و زیر ضربات مشت قرار می‌گیرد و در رینگ مسابقات هم تمام تلاشش را می‌کند تا برنده شود ولی در عوض همسرش هیچ کاری، حتی در حد عوض کردن روغن ماشین را هم گردن نمی‌گیرد و در تمام بیست سال زندگی مشترک، از همه نظر از او سوءاستفاده می‌کند.

اینکه به مدت طولانی تبلیغات رسانه‌های غربی سعی می‌کرد از زنانی که وارد کارهای طاقت‌فرسای مردان می‌شوند(چه در کار و چه در ورزش و...) قهرمان بسازد و به خورد مردم عادی بدهد، قابل تأمل است، مخصوصا اینکه بیشتر این زنان جلوی دوربین‌ها ادای زنان مستقل، قوی و شکست‌ناپذیر را درمی‌آوردند ولی در زندگی شخصی، همیشه مورد سوءاستفاده همسر و اطرافیان‌شان بوده‌اند و حتی توان جلوگیری از خشونت‌های خانگی علیه خود را هم نداشته‌اند!

آن روی پزهای تو خالی که هالیوود و دیگر رسانه‌های غربی، به مدت زمان طولانی به خورد مخاطبین خود داده‌اند بسیار چرک و تهوع‌آور است و در فیلم کریستی، وضعیت اسفبار این زن، که با وجود ورزشکار بودن و داشتن درآمد، زیر بار چنین زندگی سختی رفته، بسیار خوب به تصویر کشیده شده است.

درآمد همه چیز است

در فیلم کریستی، مسائل مالی به شدت همه چیز را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و در واقع آمریکای سرمایه‌سالاری به صورت تمام قد، در این فیلم نشان داده می‌شود.

در ابتدای فیلم، مخاطبین مادر و پدر کریستی که انسان‌های مذهبی و مقیدی به تصویر کشیده شده‌اند را می‌بینند که به خاطر شایعه‌هایی که پشت دخترشان به خاطر انحرافاتش هست، ناراحت هستند و عنوان می‌کنند که به خاطر سبک زندگی کریستی، دیگر حاضر نیستند حتی به اجاره خانه‌اش کمک کنند.

اما همین خانواده، وقتی می‌فهمند که فرصت شغلی خوبی برای کریستی به وجود آمده است، تمام اعتراضاتشان را کنار می‌گذارند و کریستی را تشویق می‌کنند که شغل خوبی مانند بوکسوری را از دست ندهد!

از طرف دیگر کریستی با وجود اختلاف سنی بسیار زیاد و مشکلاتی که با همسرش داشت، به مدت بیست سال او را تحمل کرد ولی وقتی متوجه شد او قسمتی از درآمدش را برای خودش برمی‌دارد و احتمالاً به خانواده قبلی‌اش می‌دهد، تازه آن وقت به سیم آخر زد و کارش با جیمز به زد و خورد کشید.

این نگاه سازنده که در آن همه چیز از مذهب تا تحمل تحقیر و ظلم خط قرمز انسان‌ها در آمریکا نیست ولی مسائل مالی نه فقط خط قرمز که وجه اصلی انسانیت است، قابل تأمل است.

کارگردان در فیلم به صورت کاملاً واضح نگاه سرمایه سالاری را به تصویر می‌کشد که در آن نه زن ارزشی دارد و نه مرد ابهتی و مهم‌ترین چیز درآمد و حفظ آن است!

پنهانکاری از جنس نتفلیکس

طبق سیاست‌های نتفلیکس، ساخت فیلم در مورد زندگی همجنس‌بازان یا نشان دادن شخصیت‌های اصلی و فرعی همجنس‌باز، همیشه در اولویت این شبکه بوده و هست.

فیلم کریستی هم از این قاعده مستثنی نیست. کریستی ادعا دارد که یک همجنس‌گرا است ولی به خاطر شغل و درآمدش، به مدت بیست سال با یک مرد زندگی می‌کند و در این مدت هم هیچ خبری از زن دیگری طبق روایت، فیلم در زندگی‌اش پیدا نمی‌شود.

حالا سؤال اینجاست که اگر ادعای همجنس‌گرایی از کودکی درست است، چطور کریستی توانسته تقریباً بخش اعظم زندگی خود را این‌طور بگذراند؟ اگر همجنس‌گرایی برای او تا این حد جزو جدا نشدنی از شخصیتش بود، چطور این همه سال توانست با کنار گذاشتن آن کنار بیاید؟

پاسخ مشخص است یا مسئله همجنس‌گرایی کریستی یک انحراف و انتخاب بوده و طبق شرایط کریستی این مسئله را کنار گذاشته است و یا در تمام سال‌های زندگی مشترکش، در حال خیانت به همسرش بوده که اگر مسئله دوم درست باشد، نشان دادن آن بر وجه اجتماعی کریستی به عنوان نماد زن همجنس‌گرا اثر می‌گذاشت، پس نتفلیکس این بخش را سانسور کرد تا کفه ترحم مخاطبین را نسبت به زندگی این زن، سنگین نگه دارد.

از طرف دیگر در کتاب زندگی‌نامه کریستی با عنوان «نبرد برای بقا» او ادعا کرده است که در دوران کودکی، توسط یکی از نزدیکانش مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است.

عجیب و قابل توجه است که سوءاستفاده‌های جنسی از کودکان در سنین کودکی، باعث می‌شود که بعضی از آن‌ها در سنین بالاتر، دچار اختلالات جنسی مانند نفرت از جنس مخالف و تمایل به همجنس‌گرایی شوند.

«الن دی جنرس» مجری و تهیه‌کننده معروف همجنس‌گرای آمریکایی هم چندی قبل اعتراف کرده بود، که در دوران نوجوانی، توسط پدرخوانده‌اش مورد آزار قرار گرفته است و مادرش هم حرف‌هایش را باور نکرده و این قضیه بدترین تجربه روحی و جسمی زندگی‌اش بوده است.

از این دست صحبت‌ها در مورد افراد همجنس‌گرا بسیار زیاد است و تقریباً بیشترشان تجربیات مشابهی داشته‌اند ولی قسمت جالب در فیلم نتفلیکس اینجاست که در فیلم کریستی، هیچ اشاره‌ای به تجربه ناراحت‌کننده کریستی در کودکی نمی‌شود و سازنده سعی کرده تمایلات کریستی را بدون هیچ دلیل و منشعی و صرفاً به خاطر فطرت او نشان بدهد!

فیلم کریستی با بودجه ۱۵ میلیون دلاری‌اش تنها توانست ۲ میلیون دلار در گیشه بفروشد.

شاید سبک گزینشی نتفلیکس که حتی در مورد زندگی‌نامه‌ها هم آن قسمتی را انتخاب می‌کند که به درد سیاست‌هایش بخورد باعث شده تا مخاطبین نتوانند با این ساخته ارتباط برقرار کنند و این زندگی فیلم‌نامه را صادق و عمیق ندانند.

مترسک‌هایی که درس عبرت شدند!

رسول شمالی ورزنده

پدیده خروج برخی از چهره‌های سینمایی و تلویزیونی از کشور در سال‌های اخیر، صرفاً یک «مهاجرت فردی» نیست، بلکه مصداق بارز «وادادگی فرهنگی» و نشانه تأثیر عمیق تبلیغات رسانه‌ای ضدّ انقلاب بر لایه‌هایی هرچند محدود از جامعه هنری است. این سلبریتی‌ها، که در داخل کشور به واسطه حمایت‌های دولتی و حاکمیتی، از موقعیت ممتاز شغلی، رفاه کامل و امکانات گسترده برخوردار بودند، به ناگاه، فریب «سراب غرب» و وعده‌های دروغین شبکه‌های معاند را خوردند. آنها با پشت پا زدن به ملیت، جایگاه اجتماعی و مهم‌تر از همه، اعتماد مردمی که سرمایه اصلی شهرت آنها بود، گمان بردند که انتقال به آمریکا یا اروپا، نقطه اوج رؤیای حرفه‌ای آنها خواهد بود.

سقوط از قله عزت به حضیض وابستگی

واقعیت تلخی که امروز با آن مواجهیم، افشای ماهیت پوچ این رؤیاهاست. بسیاری از این افراد در مواجهه با واقعیت‌های خشن جامعه غرب، دریافتند که جایگاه آنان نه در تراز هنرمند موفق و مستقل، بلکه در حد عناصر ابزاری و «نوکران بی‌مزد و مواجب» برای پیشبرد اهداف سیاسی بیگانگان تنزل یافته است. ویدئوهای متعدد و اعترافات تأسف‌بار آنها، حکایت از پشیمانی عمیق از این انتخاب دارد. این چهره‌ها، که روزگاری در ایران عزیز و محترم بودند، امروز مجبورند برای تأمین حداقل معیشت، به کارهای فیزیکی، پست و خدماتی مشغول شوند؛ عملی که مبیّن سقوط از قله عزت هنری به حضیض وابستگی اقتصادی و خواری اجتماعی است.

این سرنوشت تاریک، درواقع بهای سنگینی است که بابت دل بستن به زرق و برق‌های پوشالی و دروغین و «فرش قرمز توخالی» شبکه‌های وابسته به رژیم صهیونیستی و آمریکا می‌پردازند. این افراد اکنون به‌خوبی درک کرده‌اند که تبلیغات فریبنده‌ای که آنها را به مهاجرت ترغیب می‌کرد، ساخته و پرداخته عناصری است که هدفشان تضعیف فرهنگی و ضربه زدن به ایران از طریق نفوذ در کانون‌های هنری است.

شکست دشمن در پروژه نفوذ فرهنگی

تجربه این سلبریتی‌های بازنده، یک منبع اطلاع‌رسانی مهم و یک درس عبرت تاریخی است. این رویداد، رسوایی جدیدی برای دشمنان در جنگ فرهنگی و رسانه‌ای محسوب می‌شود. زمانی که چهره‌های فریب‌خورده، خود از عمق فریب پرده برداشته و خواهان بازگشت به آغوش وطن می‌شوند، این به معنای شکست مفتضحانه پروژه نفوذ و توطئه دشمن است. دشمن که امروز در ضعیف‌ترین موقعیت خود قرار دارد، سعی می‌کند با دستاویز قرار دادن این افراد، برای خود آبرویی بخرد، اما همین ابراز ندامت‌ها، تیر خلاص را بر پیکر این ترفند می‌زند.

عاقبت پشت پا زدن به کشور

لازم است تأکید شود که هنرمندان، ورزشکاران و کلیه شخصیت‌های فرهنگی، وام‌دار مردم و مدیون این آب و خاک هستند. دور شدن از مردم و پشت کردن به این اعتماد، جز حذف و زوال به دنبال ندارد. همان‌گونه که تاریخ معاصر نشان داده، نوکری بیگانگان، سرانجامی جز خفت و خواری و التماس در خاک غربت ندارد.

این افراد دیگر جایگاه سابق خود را نزد افکار عمومی ندارند و حالا به مترسک‌هایی بی‌جان و پوک تبدیل شده‌اند که تنها کارکردشان، درس عبرت شدن برای دیگران است!

این عاقبت همه نوکران اجنبی در طول تاریخ بوده است؛ سرنوشتی جز مرگ تدریجی شرافت ندارند.

نگاهی به مستند «آگیرا» به بهانه نمایش در جشنواره سینماحقیقت

ماجرای عجیب پسری که موقع تولد عوضش کردند!

آرش فهیم

می‌توان اسم مستند «آگیرا» (ساخته محمدصادق اسماعیلی) را «ماجرای عجیب پسری که موقع تولد عوضش کردند» هم گذاشت. چون این مستند، قصه پرغصه علی، جوانی در حاشیه کرمان است که قصد ازدواج دارد، اما شناسنامه ندارد، چون، فرزند واقعی خانواده‌ای که با آنها بزرگ شده نیست و موقع تولد، جابه‌جا شده است و تازه به این واقعیت تلخ و تکان‌دهنده آگاه شده است. علی یک مکاشفه جست‌وجوگرانه و نفس‌گیر برای پیدا کردن خانواده و اصل و نسبش را شروع می‌کند و...

قبلا از محمدصادق اسماعیلی، مستند «گیسلو» را دیده بودم که آن هم مثل «آگیرا» مضمونی اجتماعی و با محور جست‌وجوی خانواده و هویت است، اما نکته مهمی که در هر دو کار این فیلمساز برجسته است و یک سبک و سیاق در فرم محسوب می‌شود، به هم ریختن مرز فیلم مستند با داستانی است.

این ویژگی در «آگیرا» پررنگ‌تر است و کارگردان در دیزالو و در هم‌آمیزی مستند و درام، پخته‌تر عمل کرده است. طوری که در اثنای تماشای فیلم ممکن است فراموش کنیم که با یک فیلم مستند مواجهیم و بی‌اغراق، از خیلی از آثاری که تحت عنوان فیلم اجتماعی روی پرده سینما می‌روند، آگیرا گیراتر است و ملات داستانی و دراماتیک بیشتری دارد! فیلم برای ما یک شخصیت شبه‌قهرمان (علی) می‌سازد که وارد یک چالش سخت می‌شود و برای رسیدن به هدفی مقدس و دوست‌داشتنی (خانواده/ هویت) وارد یک مبارزه پر فراز و نشیب و کشمکشی می‌شود که مخاطب را به‌شدت درگیر می‌کند. آدم‌هایی که وارد این روایت می‌شوند، با اینکه همه خودشان هستند و اغلب روستایی و ساکن حاشیه شهر کرمانند، اما انگار بازیگرند و نقش‌آفرینی می‌کنند، بدون اینکه دچار تصنع شده باشند. این یک فضاسازی دشوار و پیچیده است که مستندساز ضمن رعایت جوهر واقع‌گرایی، اما قصه می‌گوید و درعین ساخت درام، از مصنوعی و ساختگی به نظر رسیدن هم پرهیز کرده است. شاید همین هم باعث شده است که در طول فیلم، گاهی تصویری از صدابردار یا بوم صدابرداری در قاب دیده می‌شود تا مستند و واقعی بودن ماجراهای فیلم را به یاد بیاورد.

«آگیرا» را باید سرآغاز فصلی نوین در مستندسازی اجتماعی ایران دانست؛ فصلی که در آن، هنرمند دغدغه‌مند، نه در پیِ «صدور بیانیه» که در سودایِ «کشفِ واقعیت» است. محمد صادق اسماعیلی، با مستند جدید خود، نشان داده که می‌توان در کوره داغِ یک مسئله ملتهب اجتماعی، آتشی شریف و روشنگر برپا کرد. «آگیرا» که در زبان محلی به معنای «آتش گرفته» است، روایتی است از تلاشِ یک جوان برای یافتن هویت گم‌شده‌اش، اما در عمق، سندی است مُتقن درباره امکانِ عدالت در سپهرِ جامعه امروز.

قصه «علی»، جوانِ ربوده شده در بدو تولد، یک درامِ پرکشش با پتانسیل‌های غنی برای ملودرام‌سازی‌های سطحی است؛ اما تمایزِ کار اسماعیلی اینجاست که در تله احساساتزدگی و اشک و آه نمی‌افتد. او مسئله «بحران هویت» را که یکی از جدی و حساس‌ترین چالش‌های انسان معاصر است، از مجرایی درست و قابل اعتنا پی می‌گیرد: مسیرِ قانونی و حقوقی. اینجاست که شاکله اصلیِ فیلم شکل می‌گیرد: نمایشِ یک جست‌وجوی حقیقتِ و خودشناسی، ضمن طرح مسئله اجتماعیِ و حقوقی و ارائه راه‌حل و گره‌گشایی. درواقع «آگیرا» نمونه‌ای از پیوندِ دلالت‌های انسانی با کارکردهای یک ساختار رسمی است. کارگردان، با ورود به دلِ پنهان‌ترین و نادیده‌ترین بخش‌های این ماجرا، صدای سوژه‌ای را به تصویر بدل می‌کند که تا پیش از این، در میان هیاهوی اخبار گم شده بود. مستند، نفسِ مخاطب را در تمام لحظات جست‌وجو نگه می‌دارد و در اوجِ التهاب، با گره‌گشایی‌ای واقعی و مُبتنی بر عدل، او را رها می‌کند.

دیگر نقطه قوتِ «آگیرا»، در حذفِ اغراق‌ها و بیانیه‌سازی‌های معمول است. دوربینِ اسماعیلی، بی‌آنکه بخواهد از دستگاه قضا قهرمان‌سازی کند، نقشِ هدایتگر و پشتیبانِ آن را در فرآیندِ پیچیده و نفس‌گیرِ کشف هویت «علی» نشان می‌دهد. ما شاهد همراهی حقوقی و انسانی مسئولین قضائی هستیم که با صبر و دقت، پرونده‌ای چند ساله را به سرمنزل مقصود می‌رسانند. این تصویر، نه یک شعار، که یک کارکرد واقعی و اثربخش از ساختار قضائی کشور است که در سینمای مستند ما کمتر به آن پرداخته شده است.

اما لایه زیرین مضمون فیلم، ارزش خانواده و کیستی انسان است. این مستند به‌طور غیرمستقیم و در قلب درام، عشق به پدر و مادر را ترسیم کرده و نقش هویت و شناسنامه را در آرامش و خودشناسی انسان جلا می‌دهد.

هرچند که «آگیرا» اگر مقدمه خود را بیشتر چکش‌کاری می‌کرد - یعنی روی این موضوع عمیق‌تر پرداخت می‌شد که چرا علی بعد از گذشت ۲۰ سال اینچنین طالب یافتن پشته و پیشینه‌اش شده - خیز ابتدائی بلندتری برمی‌داشت. این مسئله هم که چرا این جوان با اینکه در خانواده‌ای آسیب‌دیده و خلافکار بزرگ شده و پرورش یافته و حتی از نعمت درس و مدرسه هم محروم بوده اما سالم و سلامت مانده هم پاسخش مغفول مانده است. در مجموع، «آگیرا» نه‌تنها یک مستند موفق، بلکه یک نشان‌واره امید است؛ امیدی که نشان می‌دهد در پیچیده‌ترین گره‌های زندگی فردی و اجتماعی نیز، می‌توان با اتکا به سازوکارِ عدالت، به روشناییِ حقیقت رسید. این مستند، رسالت سینمای اجتماعی را به‌درستی به‌جا آورده و بی‌شک، در حافظه مخاطبش ماندگار خواهد شد.

به بهانه جشنواره فیلم و فیلمنامه «ایثار»

هنر در خدمت امنیت و آرامش اجتماعی

مهدی امیدی

جشنواره فیلم و فیلمنامه «ایثار» در سال‌های اخیر تلاش کرده است از سطح یک رویداد نمایشی فراتر رود و به عرصه‌ای برای بازاندیشی نسبت میان هنر و مسئولیت اجتماعی بدل شود. در روزگاری که دینامیسم فرهنگی جامعه بیش از گذشته نیازمند روایت‌های هویت‌ساز و تقویت‌کننده همبستگی است، توجه به مفهوم ایثار و شهادت در قالب اثر هنری می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری گفتمانی تازه درباره امنیت، آرامش عمومی و انسجام ملی باشد.

سینما، برخلاف بسیاری از ابزارهای نمادین، توانایی شگرفی در تبدیل مفاهیم به تجربه‌ای ملموس دارد. هنگامی که فداکاری، مقاومت و مسئولیت اجتماعی در قالب شخصیت، تصویر و روایت به نمایش درآید، مخاطب نه صرفاً پیام اخلاقی، بلکه یک تجربه زیسته دریافت می‌کند. جشنواره ایثار با تکیه بر همین قابلیت، بستری فراهم کرده تا فیلم‌سازان و فیلمنامه‌نویسان بتوانند از دل واقعیت‌های اجتماعی، روایتی هنری و در عین حال آگاه‌کننده از فرهنگ ایثار بسازند. از سوی دیگر، اهمیت این رویداد در تعامل‌محور بودن آن است. نشست‌ها، نقدها و کارگاه‌های آموزشی جشنواره به ساخت فضائی گفت‌وگومحور کمک می‌کند؛ فضائی که در آن تولیدکنندگان محتوا با واکنش زنده و بی‌واسطه مخاطب مواجه می‌شوند. چنین روندی، جشنواره را از یک ویترین صرفاً هنری، به میدان تبادل تجربه و اصلاح مسیر تبدیل می‌کند؛ امری که در نهایت به ارتقای کیفیت روایت‌های مرتبط با ایثار و مقاومت می‌انجامد.

در تحلیل آثار سال‌های اخیر جشنواره می‌توان مشاهده کرد که بخش قابل توجهی از فیلم‌ها نه به بازنمایی صرف فداکاری، بلکه به واکاوی زمینه‌های اجتماعی آن پرداخته‌اند؛ از بحران‌های خانوادگی گرفته تا چالش‌های فرهنگی و حتی مسائل امنیتی. این رویکرد، نشان‌دهنده تغییر نگرش هنرمندان جوان است؛ نسلی که می‌کوشد رابطه میان امنیت اجتماعی و سرمایه نمادین ایثار را در قالب بیانی تازه و نزدیک به ذهن مخاطب امروز توضیح دهد. همین نگاه آسیب‌شناسانه است که می‌تواند پلی میان هنر و جامعه ایجاد کند و مفهوم ایثار را از کلیشه‌های رایج فاصله دهد.

جشنواره ایثار همچنین در کشف و معرفی استعدادهای تازه نقش مؤثری داشته است. حضور فیلم‌سازان جوان با زبان سینمایی متفاوت، این امکان را پدید آورده که روایت‌های مربوط به مقاومت و فداکاری در قالب‌هایی تجربه‌گرایانه، رئالیستی یا حتی مینیمال به تصویر درآید. تنوع فرم و لحن آثار، از یک‌سو به غنای جشنواره افزوده و از سوی دیگر نشان داده است که ارزش‌های معنوی، ظرفیت آن را دارند که در قالب‌های مدرن و مخاطب‌محور نیز بازنمایی شوند؛ بی‌آنکه پیام آنها تضعیف شود.

یکی دیگر از کارکردهای مهم این جشنواره، پیوند زدن هنر با اسناد و پژوهش‌های کاربردی است. انتشار یافته‌ها و بررسی‌های مرتبط با موضوع ایثار در حاشیه جشنواره، مجموعه‌ای از ادبیات تحلیلی تولید کرده که می‌تواند منبعی برای پژوهشگران، فیلم‌سازان و سیاست‌گذاران فرهنگی باشد. این وجه پژوهشی، به جشنواره عمق بیشتری می‌بخشد و آن را از رویدادی مناسبتی به نهادی مؤثر در سیاست‌گذاری فرهنگی ارتقا می‌دهد.

از منظر اجتماعی، جشنواره ایثار زمانی اهمیت دوچندان پیدا می‌کند که بدانیم بازنمایی ایثار و مقاومت فقط یک فعالیت فرهنگی نیست؛ بلکه فرآیندی برای تقویت حافظه جمعی و اعتماد عمومی است. جامعه‌ای که تجربه‌های واقعی فداکاری را در قالب روایت هنری بازخوانی می‌کند، نسبت به مفهوم امنیت و آرامش اجتماعی، حساسیت و درک عمیق‌تری پیدا می‌کند. این واکنش فرهنگی، برخلاف سیاست‌گذاری‌های مستقیم، اثر بلندمدت و پایدار دارد و نوعی پیوند عاطفی و معرفتی با ارزش‌های ملی ایجاد می‌کند.

در نهایت، می‌توان گفت جشنواره فیلم و فیلمنامه «ایثار» نمونه‌ای قابل بررسی از نقش هنر در تحکیم بنیان‌های همبستگی اجتماعی است؛ رویدادی که با ترغیب هنرمندان به تولید محتوای معناگرا، فضائی فراهم می‌آورد تا مفاهیم اخلاقی و ملی نه در قالب شعار، بلکه در قالب تجربه هنری بازتولید شوند. هنر، هنگامی که با مسئولیت اجتماعی ترکیب شود، می‌تواند یکی از مؤثرترین ابزارهای ایجاد آرامش روانی، امنیت فرهنگی و وفاق ملی باشد.

جشنواره ایثار تلاش دارد این مسیر را هموار کند؛ تلاشی که اگر تداوم یابد، می‌تواند به تدریج بخشی ثابت از منظومه فرهنگی کشور شود و به استحکام بنیان‌های اجتماعی یاری رساند.